



## مناجات

چکیده خامه خام زمان ستانیزی

خداوندا!

دوستت دارم، بیشتر از آنکه قلبم توان درکت را داشته باشد،

بیشتر از آنکه عقلم توان فهمت را.

بیشتر از آنکه صورت در خلاقیت خیالم بگنجد.

دوستت دارم - بدون هیچ دلیلی.

در فریاد جذبات درونی ام خموشت میکنم،

تا فقط آه سرد فراقم باشی و بس.

می دانی،

می دانی که در مظهر زیباییهایت می پرستم،

نه در عبادات عادت شکنم.

عبادت رمز عبودیت است - منطقی و لازم بالموجب،

لیک تقوای من ترس نیست، عشق است - آزاد و بی باک.

می دانی که مرا قالبی نیست در جمع،

زان تنهایی آت را در تنهای می پرستم.

در میان مذهبیون، بی مذهب با دین هستم،

میان دینداران، بی دین با خدا.

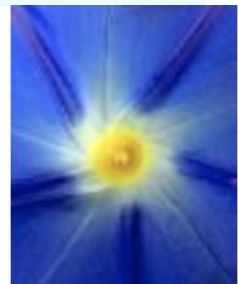
می دانی که ترا در بیداری شعور آگاه می پرستم،

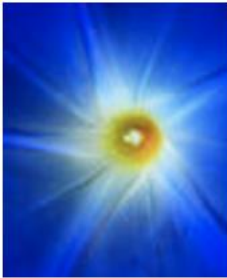
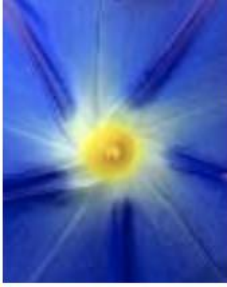
تا هیچ چیز و هیچ کس میان عشق تو و من جا نگیرد،

حتی من، یا هم من من.

منیتم امر بالضرورت است، ورنه من کیستم که عاشق تو

باشم.





خداوندا!

آرزوهایم را چنان برآورده ساختی  
که خواسته تو خواسته من است - راضیه مَرْضِیَّة.  
برای خواستم مدعا نیست، برای طلبم دعا.  
ولی می دانم.

می دانم چرا عقل کم دادی و دل فراخ،  
تا حتی با شناخت کم ترا از هر چیز بیشتر دوست داشته  
باشم.

می دانم چرا بهشت را قبل از مرگ نصیبم ساختی،  
تا در دو جهان هیچ چیز را بیشتر از لقای تو آرزو نکنم.  
می دانم چرا خوشبخت ترین انسان روی زمین خلقم کردی،  
تا به هیچ صورت شکرانه نعمات ترا ادا کرده نتوانم.  
شکرانه بندگی من با نهایت است، ولی کرم خدایی تو بی  
نهایت.

خداوندا!

تو زیبا هستی و زیبایی را دوست داری.  
چشمم شمه از زیباییهای ترا زیباتر می نمایاند  
تا ذهنم لیاقت پرستش ترا حاصل کند،  
تا قلبم تجلیگاه زیبایی تو گردد،  
تا خیالم پرده تصویر نامصور تو باشد.

در مستی عاشقت هستم،

در هوشیاری دیوانه ات.

شیفته شوکت و شانت،

شاکر رحمت و احسانت،

قربان رمز قرآنت،

فدای هر وصف نامت،

نره آواره و سرگشته زمین و زمانت.

زمانت.